



مهری باقری (سرکارانی)

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی بیر بیان

در شاهنامه فردوسی «بیر بیان» نام جامه نبرد رستم است که بهنگام رویارویی با دشمنی سترگ و یا درگیرودار کارزاری خطیر آنرا برتن میپوشیده است. اما چستی «بیر بیان» مانند معنای نام خود «رستم» در گریوه های مه آلود قرون و اعصار از دیده جویندگان ناپدید شده و ردپایی از آن در کوره راههای فرسوده منابع ومدارك بازمانده از روزگاران کهن برجای نیست.

آنچه ما درباره «بیر بیان» و کاربردش میدانیم بصورت جامع از روی مطالب شاهنامه فردوسی است و ظاهراً بلکه یقیناً مطالبی که در رستم نامه ها و کتب قصص و افسانه ها و بعضی از فرهنگها بعد از فردوسی در این باره آمده آبخشوری جز شاهنامه نداشته است.

اول تصویری که از «بیر بیان» به ذهن متبادر میشود، جامه ای است دوخته از چرم بیر، درحالیکه صفت یا مضافیه این اصطلاح یعنی «بیان» کمتر چیزی حتی در حد تصور و گمان در اذهان گویندگان و شنوندگان شاهنامه منعکس می کند و بناچار «بیر»

با این مضاف‌الیه مبهم جانوری استثنائی و عظیم و باشکوه تصور می‌شود. این ابهام منحصر به‌عامه مردم نیست بلکه تاجائیکه میدانیم دست دانشمندان و پژوهندگان نیز از دامن حقیقت در این مورد کوتاه است و در نوشته‌های علمای فقه‌اللغه و اسطوره‌شناسی و تاریخ و غیره نظری مستند و اشاراتی معتبر در این باره بچشم نمی‌خورد و تا جایی که میدانیم نه در منابع فارسی و عربی مربوط به ادوار اساطیری و پهلوانی ایران باستان و نه در فرهنگها در این باره اشاره‌ای جدی و علمی که بتواند مسأله را بصورت قطعی حل کند وجود ندارد. در نوشته‌ها و تحقیقات ایران شناسان نیز پیشنهاد یا شرح مبسوط و مانع‌کننده‌ای در این مورد نیامده است. از اینرو نگارنده بر آن شد تا با توجه به‌مطالب شاهنامه و برخی اشارات پراکنده دیگر در این مورد آنچه را در این باره دانسته و اندیشیده است در مقاله‌ای کوتاه عرضه کند. باشد که اگر هم گرمای گشوده نگردد توجه صاحب‌نظران و محققان را باین نکته مبهم از دفتر معارف ایرانی معطوف سازد و علاقه اهل نظر را برانگیزد. بدین ترتیب نخست به بررسی نسبتاً جامع «بیر بیان» در شاهنامه فردوسی می‌پردازیم و این بررسی را مقدمه‌ای برای طرح چند نظری که درباره ریشه و منشأ اصطلاح مذکور یافته و اندیشیده‌ایم قرار میدهم.

«بیر بیان» تقریباً سی و دو بار در شاهنامه فردوسی بشرح زیر آمده است:

۱- بیست بار «بیر بیان» در مفهوم جامه جنگی مشهور رستم^۲ بکار رفته است
بدین شرح:

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱) برت را به بیر بیان سخته کرد | سر از کار و اندیشه پردخته کرد |
| ۲) سوم ره بخواب اندر آمد برش | ز بیر بیان داشت پوشش برش |
| ۳) برون کرد بیر بیان از برش | بخوی اندرون غرقه بد مغفرش |
| ۴) یکی مغفر خسروی بر سرش | خوی آلوده بیر بیان در برش |
| ۵) تهمتن بیوشید بیر بیان | نشست از بر ژنده پیل ژبان |
| ۶) ابا ترکش و گرز بسته میان | چنین ترک و شمشیر و بیر بیان |
- ج ۱ ص ۲۵۴ بیت ۲۶۵
ج ۱ ص ۲۶۵ بیت ۳۸۴
ج ۱ ص ۲۶۳ بیت ۴۵۴
ج ۱ ص ۲۶۷ بیت ۵۲۴
ج ۲ ص ۳۵ بیت ۶۳۱
ج ۲ ص ۳۹ بیت ۴۸

۱- چون جنبه انتقادی متن تا آنجا که به‌واژه مورد بحث مربوط است در مد نظر نبود، برای نقل شواهد از شاهنامه چاپ مول استفاده شده است.

۲- ولف در واژه‌نامه خود کلمه «بیان» را به‌کسر در پنج مورد در ذیل ماده «پوشیدن» آورده است و در بقیه موارد این کلمه را به‌فتح در ذیل «بیر بیان» ذکر کرده است. رك.

- (۷) بزرد دست و پوشید بیر بیان
ج ۲ ص ۷۴ بیت ۸۸۶
- (۸) زره بود و خفتان و بیر بیان
ج ۲ ص ۷۶ بیت ۹۳۴
- (۹) تهمتن پیوشید بیر بیان
ج ۲ ص ۸۵ بیت ۱۰۵۵
- (۱۰) سان اندر آمد بچرم کمر
ج ۲ ص ۲۳۱ بیت ۳۲۷
- (۱۱) به بیر بیان بر بیارید تیر
پیوشید رستم سلیح نبرد
ج ۳ ص ۶۲ بیت ۱۴۱۱
- (۱۲) زره زیر بد جوشن اندر میان
ز بر ترر پیوشید بیر بیان
ج ۳ ص ۶۷ بیت ۱۵۲۳
- (۱۳) ابا جوشن و ترگه و بیر بیان
بزیر اندرون ژنده پیل ژبان
ج ۳ ص ۷۷ بیت ۱۵۸
- (۱۴) بهیمه درون ژنده پیل ژبان
میان بند گشته به بیر بیان
ج ۳ ص ۱۲۱ بیت ۱۱۹۴
- (۱۵) تهمتن پیوشید بیر بیان
نشست از بر ژنده پیل ژبان
ج ۳ ص ۱۲۴ بیت ۱۲۸۵
- (۱۶) به بیر بیان بر نبد کارگر
پر از خون شده دیو را زو جگر
ج ۳ ص ۱۲۷ بیت ۱۳۵۵
- (۱۷) کمندش بیازو و بیر بیان
تش اندر آن تنگ بسته میان
ج ۳ ص ۱۳۹ بیت ۸۵
- (۱۸) بر آسود و بگشاد بند از میان
بر چشمه بنهاد بیر بیان
ج ۳ ص ۱۴۱ بیت ۱۲۲
- (۱۹) کمان فکن از دست و بیر بیان
بر آهیخ و بگشای بند از میان
ج ۴ ص ۳۳۵ بیت ۳۵۵۴
- (۲۰) پیامد زواره گشاده میان
ازو بر کشیدند بیر بیان
ج ۴ ص ۳۳۷ بیت ۳۶۰۹
- ۲- نه بار واژه «بیر» به تنهایی و بدون صفت یا مضاف‌الیه «بیان» در مفهوم «بیر بیان» یعنی جامه جنگی مشهور رستم آمده است بشرح زیر:
- (۱) پیوشید بیر و بر آورد یال
که گفت که با شیر کن کار زار
ج ۱ ص ۲۵۶ بیت ۲۸۷
- (۲) چنین گفت بارخش کای هوشیار
من این بیر و این مفر جنگ جوی
اگر تو شدی کشته بر دست اوی

- چگونه کشیدم به مازندران
ج ۱ ص ۲۵۷ بیت ۳۱۸
بخوی اندرون غرقه بد مغفرش ...
گیا کرد بستر بان هزبر
- غمی گشت پولاد از آن یال وسفت
که این مرده ری بیر و خفتان جنگ
سلیح دگر پوش تا من همان
- از ایران تبیره برآمد بر ابر
بدو گفت رو تیغ هندی بیار
کمان آ رو برگسته آن آ و گبر
- چو من بیر پوشم هر روز نبرد
چو شد روز رستم پیوشید گبر
- همی گفت هر کس که ای نامدار
نگیری همی جام هنگام بزم
- ۳- در سه مورد نیز «بیر بیان» در مفهوم بیر زورمند یا جانور دلیر و باشکوه مترادف با شیر و پلنگ و پیل و گرگ و غیره آمده است. (یعنی در معنی «بیر بیان» جامه جنگی رستم نیامده) شرح زیر:
۱) بدو گفت پیران که شیر ژبان
۲) چه طوس و چه پیل و چه شیر ژبان
۳) گشاد آن کیانی کمند از میان
۴- بیر در مفهوم عادی و مشهور آن یعنی بیر درنده در موارد متعدد در شاهنامه استعمال شده که از موضوع بحث ما خارج است.
- نه درنده گرگ و نه بیر بیان
ج ۲ ص ۲۶۵ بیت ۱۰۵۶
چه جنگی پلنگ و چه بیر بیان
ج ۲ ص ۳۱۵ بیت ۷۵۶
دوتائی بیامد چو بیر بیان
ج ۴ ص ۱۵۴ بیت ۲۳۸۱

«بیر بیان» به ترادف گرزگران یا کویال و شمشیر و رخش از علائم مشخصه جهان پهلوان ایران بوده و از این علائم گذشته، سر دیو سپید و ریش دوشاخ و درفش سیاه ازدها پیکر نشانه رستم بشمار می آمدند و گمان می کنیم اگر اوصاف ستاننده مازندران

و گشایندهٔ هاماوران و درندهٔ جگرگاہ دیو سپید را باین علائم و نشانه‌ها بیفزائیم
مشخصات بزرگترین گرد داستانی ایران را بدست می‌آوریم.

از میان علائم ویژه رستم اگر نتوانیم بگوئیم که «بیر» یا «بیر بیان» نخستین
علامت است، دست کم می‌توان آنرا از مهمترین نشانهای رستم زال بشمار آورد و شاید دو
مثال خداوند «کوپال و بیر» و همچنین ذکر فقط «بیر و بیر بیان» از بین همهٔ نشانهای
رستم هنگام سوگواری در مرگ او برای اثبات این نظر کافی باشد:

از ایران تبیره برآمد بر ابر
که آمد خداوند کوپال و بیر
همی گفت هرکس که ای نامدار
چرا خواستی مشک و عنبر نثار
نگیری همی جام هنگام بزم
نپوشی همی بیر هنگام رزم
ظاهراً «بیر بیان» یک جامهٔ جنکی عادی محسوب نمیشده و با اینکه در شاهنامه
اشارهٔ صریحی نیامده، ابیات زیر حاکی از آنست که این جامه احتمالاً از نیروی جادو
یا ورج ایزدی برخوردار بوده است چنانکه شمشیر و دیگر جنگ افزارها در آن
کارگر نمی‌افتاد:

یکی خنجر آورد پولاد و نند
ز الماس با چاره و رنگ و بند
به بیر بیان بر بند کارگر
پر از خون شده دیورا زو جگر
چو تیغش به رستم نیامد به کار
برآشت دژخیم با روزگار
یکی جامه خواهم ز بیر بیان
کز آب و ز آتش نیابد زیان
نه تیر و نه نیزه گذار آیدش
نه از هیچ زخمی فکار آیدش
یکی درع پوشم ز بیر بیان
کز آب و ز آتش نیابد زیان
سنان اندر آمد به چرم کمر
به بیر بیان بر بند کارگر
زره بود و خفتان و بیر بیان
ز کلک و ز پیکان نیامد زیان

البته صراحت چهار مثال نخستین بیشتر است زیرا در مثال پنجم امکان دارد کارگر
نیامدن کلک و پیکان به‌خواس البسهٔ جنکی دیگر نیز تعبیر شود.

مطالب فرهنگها و رستم‌نامه‌ها و غیره که غالباً مغشوش و پراکنده و نامستند و
عامیانه بنظر می‌آیند اتفاقاً مؤید همین نکته یعنی جنبهٔ ایزدی و جادویی «بیر بیان»
بوده و فوائد بسیاری را در بر دارند. مثلاً در رستم‌نامه‌ها و برخی از فرهنگها «بیر
بیان» جانوری بسیار عظیم و گاهی اسطوره‌ای توصیف شده که رستم برای کشتن او
تمهیدات حیرت‌انگیزی بکار می‌بندد.

و نیز اشاره به نکاتی از قبیل این که «بیر بیان» از پوست دیوی (بیشتر اکوان
دیو) بوده و یا این که آنرا از بهشت برای رستم آورده بودند و یا اینکه «بیر بیان»
جانوری است دشمن شیر (و شیر شَرزه همانست) که او را رستم اندر کوههای شام کشت
و پوست آنرا جیبه جامه ساخت و دیگر اینکه، خاصیت «بیر بیان» آنست که در آتش

نسوزد و در آب غرق نشود و هیچ حربه بر آن کار نکنند، و گویند وقتی در زمان انوشیروان آن جانور بهمرسیده بود، هزار سوار را به کشتن او فرستادند، آن جانور در میان آن جماعت افتاده همه را مجروح ساخت و کشت و خورد. و بالاخره اینکه آب و آتش و سلاحها در آن کارگر نبود، نه تر میشده، نه میسوخته و نه سوراخ میشده است، همه حائز اهمیت می باشد.

نکته سنجان توجه دارند که از همین افسانه های بظاهر کودکانه نکاتی بسیار مهم قابل استنباط است: «بیر بیان» از پوست بیر، بیر درنده معمولی نبوده بلکه جنبه جادویی و روئینی داشته و نیز در ضمن این گونه روایات جنبه تقدس و ایزدی این جامه به تعبیر ساده هدیه ای از بهشت بوده بیان شده است.

علاوه بر شاهنامه «بیر بیان» در آثار برخی دیگر از شعرا نیز دیده میشود از جمله: به صید اندرون معدن بیرجوئی مگر تو خداوند «بیربیانی»

(فرخی)

جز يك سخن از طولی نطقم تراود ابلق ز دو رنگی نزنند «بیربیانم»

(محسن تأثیر)

هزبرم ولی ز آلمم اینک اینک بتن حمله داغ «بیر بیانم»

(طالب آملی)

بیر زال فلک «بیربیان» پوش هوا شوهر دختر رز رستم دستان ابرست

(زکی ندیم «اندراج»)

پیش از شاهنامه از «بیر بیان» خبری نداریم. متأسفانه منابع شاهنامه در این مورد بخصوص نیز در دست ما نیست و آنچه بعد از شاهنامه آمده نیز چنانکه اشاره کردیم بوضوح از شاهنامه مقتبس است. فردوسی درباره چپستی این جامه میگوید: (البته اگر این ابیات از ملحقات بعدی نباشند).

یکی خام دارد ز چرم پلنگ پیوشد همی اندر آید بچنگ

ز خفتان وجوش فزون داندش همی نام «بیر بیان» خواندش؟

برخلاف ظاهر، مضمون این دو بیت مؤید این نیست که «بیر بیان» از پوست پلنگ بوده زیرا اولاً برای چنین جامه هایی در شاهنامه واژه «پلنگینه» آمده و ثانیاً چنانکه دیدیم «بیر بیان» مترادف با شیر زیان و پیل و پلنگ و غیره، بعنوان جانوری ممتاز و متفاوت در شاهنامه ذکر شده و این مضمون فردوسی بطور کلی حاکی از اینست که خود وی نیز «بیر بیان» را جامه ای دوخته شده از پوست بیر نمی دانسته و چون درباره ماهیت و کیفیت آن هیچگونه آگاهی نداشته است ناگزیر مستداول ترین و عادی ترین جامه های چرمی جنگی را که چرم پلنگ باشد در این مورد بکار برده است. عبارت دیگر از این ابیات چنین برمی آید که «بیر بیان» نامی اصطلاحی است و ارتباطی به پوست «بیر» ندارد و منشأ آن ناشناخته است. ضمناً بررسی شواهد فوق نشان میدهد

که «بیر بیان» در ذهن خود فردوسی هم مفهوم روشنی نداشته است و احتمالاً این اصطلاح را در توضیح خود از منابع کتبی و یا شفاهی همان گونه که مکتوب یا مسموع بوده گرفته است. در غیر اینصورت «بیر بیان» گاهی جامه و گاهی حیوانی معمولی نمیشد و گفته نمیشد که چرم پلنگی است که «بیر بیان» خوانده میشود.

در اینجا چون در هر حال موضوع جامه‌ای از چرم جانوری ناشناخته و ظاهر آسپوره‌ای مطرح است، اشاره می‌کنیم که جامه جنگی متداول و عادی پهلوانان در شاهنامه، جامه‌ای است از پوست پلنگ. چنانکه در شاهنامه هژده بار «چرم پلنگ» دوازده بار «پلنگ» بمعنی پوست پلنگ، سه بار «پلنگینه» و دوبار «پلنگینه‌پوش» بکار رفته است.

اکنون به شرح نظرهای محتمل درباره ریشه و منشأ «بیر بیان» می‌پردازیم.

۱- آنچه در وهله اول در رابطه با معنی و وجه اشتقاق ترکیب «بیر بیان» بذهن متبادر می‌شود اینست که «بیر بیان» صفت و موصوفی است از نوع «پیل دمان»، «شیر ژبان» و غیره. یعنی «بیر» در این ترکیب همان دد معروف و جانور درنده مشهور و «بیان» صفتی است که برای بازگویی خوی و صفت بارز این جانور یعنی خشمگینی و درندگی و یا جسارت و یارستن آن بکار رفته است. بدین ترتیب، مطابق این برداشت «بیر بیان» احتمالاً «بیر درنده / جنگی / خشماگین و غیره» معنی میدهد و چون احتمالاً مطابق افسانه‌ای رستم ببری از این گونه را اوژنیده و از پوست و چرمش جامه‌ای برای خود ساخته بوده «بیر بیان» همچنین در معنی ثانوی «جامه ساخته شده از چرم بیر بیان» بکار رفته است. چنان می‌نماید که تصور پیشینیان از جمله خود فردوسی هم از «بیر بیان» چنین بوده است چنانکه در ابیات زیر این ترکیب در معنی و مفهوم یاد شده و مترادف با شیرژیان بکار رفته است:

چه طوس و چه پیل و چه شیرژیان چه جنگی پلنگ و چه بیر بیان

بدو گفت پیران که شیرژیان نه درنده گرگ و نه بیر بیان

و در دو بیت زیر (اگر این ابیات الحاقی نباشند) سنت حماسی رایج درباره اصل

و معنی «بیر بیان» بعنوان جامه رزمی رستم بازگو شده است.

یکی خام دارد ز چرم پلنگ بپوشد همی اندر آید بچنگ

ز خفتان و جوشن فزون دانش همی نام «بیر بیان» خواندش^۵

با توجه به آنچه در بالا یاد شده میتوان چنین حدس زد که «بیر بیان» بادر نظر گرفتن

قاعده قیاسی و همانندگی^۶ و نیز هم‌آوایی^۸ از روی مترادف مشهور آن یعنی «شیر

۵- شادروان دکتر محمد معین در نامه‌ای که در پاسخ استعلام یکی از دوستان نوشته چنین

گفته است: «بیان در بیر بیان شناخته نیست، یا لاقبل بر من نامعلوم است، در کتب خاورشناسان

چیزی در این باره نیافتم».

۶- رگ. داستان رستم و سهراب، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۲۶.

7- analogy.

8- euphony.

ژیان» ساخته شده و تأثیر آوائی واژه «بیر» گذشته از اینکه بر تبدیل «ژ» به «ب» مؤثر بوده آنرا از صورت مکسور بصورت مفتوح درآورده است. نقطه ضعف این نظر که فقدان مؤیدات سمانتیک و فیلولوژیک است و نیز نارسا بودن آن برای توجیه «خواص بیریان» و «علامت ویژه رستم بوده» آنرا بکلی مردود جلوه میدهد.

۲- «بیر بیان» مساوی «بیر بغان» یعنی بیر خدائی و مقدس و جادوئی و فوق طبیعی^۹. ایرادی که باین نظر دارد است بیشتر از لحاظ فقدان مبنای سمانتیک و تحول معنایی و تاریخی این واژه است. صرف امکان بوجود آمدن «بیان» از «بغان» از نظر زبانشناسی و قواعد فونتیکی و مناسبت معنوی با جنبه جادوئی و افسانه‌ای «بیریان» برای پذیرفتن این نظر بعنوان نظری معتبر، کافی نیست. اگرچه از نظر قواعد آوائی با وجود واژه‌هایی مانند: بیدخت، بیستون و بیکنند، تأیید میشود. ولی اولاً در مورد واژه‌های یاد شده مثلاً «بیدخت» رد پای تحول سمانتیکی و فونتیکی آن از روزگاری که معابد ناهید برافراشته بوده تا با امروز موجود است (بیدخت، بدخت، بدوح و بالاخره بدغخت). در مورد بیستون نیز بغستان و بهستان و بیستون را داریم. در صورتیکه در مورد واژه مورد بحث ما چنین پیشینه‌ای در متون و غیره موجود نیست. دیگر اینکه بهیچوجه این نظریه معلوم نمیسازد که چرا واژه «بیان» = بغان = خدائی، یکباره درباره رستم و آنهم در شاهنامه و آنهم بعنوان فقط مکمل کلمه «بیر» استعمال شده است.

اگر بیان را صورت تحول یافته بغان بگیریم، ترکیب بصورت مضاف و مضاف الیه درمی‌آید و «بیر خدایان» معنی میدهد که با توجه به عقاید دینی ایران باستان مفهومی غریب مینماید. اما اگر کسی بغان را با (ان نسبت) در مفهوم بغانی و بغانه یعنی منسوب به خدایان و غیره فرض کند، چند ایراد بر آن وارد است. نخست اینکه، در زبان فارسی بغان در مفهوم بغانی و خدایگانی و حتی شاهانه^{۱۰} بکار نرفته و برای واژه دیگری نیز صفت قرار نگرفته است. احتمالاً این تعبیر تحت تأثیر اصطلاحاتی نظیر بیر شاهی و عقاب شاهی که درباره‌ای از فرهنگها نظیر بوستر و لاروس آمده، صورت گرفته است ولی تصور نمیشود که پذیرش مناسبتی بین بیر شاهی که به نوعی خاص از بیر بنگالی کمیاب اطلاق میشود و اصطلاحی نه‌چندان قدیم (حدود قرن هفدهم) است و «بیر بیان» رستم که حتی در هزار سال پیش از این نیز مفهومی گمشده در فراز و نشیبهای اعصار داشته، منطقی باشد. گذشته از این، اگر در زبان فارسی چنین مقصود و مفهومی مورد نظر بود، می‌بایست به صورت «بیر کیانی» یا «بیر شاهی» و یا «شاه‌بیر» بشیوه کلاه کیانی، کیانی کمر و شاهکار و غیره گفته میشد. از سوی دیگر «بیر» در اصطلاح «بیر شاهی» در هر حال باید همان «دد» مشهور یعنی Tigre باشد در حالیکه شواهد شاهنامه حاکی از آنست که «بیر بیان» پوست بیر معمولی نبوده است. همچنین گواهی فرهنگها و توضیحات جسته و گریخته‌ای که درباره این واژه منعکس

۹- رک. استاد ماهیار نوایی، پنج واژه از شاهنامه، «سخنرانیهای نخستین دوره جلسات

سخنرانی درباره شاهنامه فردوسی» ص. ۱۹۱-۱۸۹.

۱۰- قس Tigre Royal لغتنامه دخیدا، ذیل کلمه «بیر بیان».

است نشان می‌دهد که مسأله شکوه و سلطنتی بودن در این جامه مطرح نیست بلکه آنچه بدان اهمیت می‌بخشد جنبهٔ ایزدی و جادویی و روئینی و آیفیت بهشتی بودن آنست. در مورد مقایسهٔ این کلمه با «بیر شاهی = Royal tigre» که در لغت‌نامهٔ دهخدا بدان اشاره شده نیز معلوم نیست چرا «بغان» در معنی رایج آن یعنی «خدائی» گرفته نشده و مفهوم مجازی آن یعنی شاهی و شکوهمند را از آن استنباط کرده‌اند. میدانیم که «یغ» در تمامی مشتقاتش که بازمانده مثل: بغستان، بغداد، بغدخت، بیکند، بیستون و بیغدخت و غیره بمعنی «خدا» می‌باشد و صورت سغدی یا معرب آن فغ (فتح و ضم اول) نیز معنی مجازی مناسب با معنی اصلی یعنی «بت» را پیدا کرده است و اگر فغفور چین را اراده کنند باید گفت که در این مورد هم طبق سنت باستانی چین «پسر خدا» منظور بوده است نه «شاهپور».

دیگر اینکه بیر جانوری است درنده و زیان‌آور و اهریمنی و جانورانی که بعلت کمال جسمانی و درنده خوئی‌شان در شاهنامه وجه شبه دلیری و جنگاوری قرار گرفته و پهلوانان بدانها تشبیه شده‌اند از قبیل: شیر و گرگ و پیل و اژدها معمولاً باصفتی نظیر: ژنده، ژیان، دغان و غیره توصیف شده‌اند و بعید مینماید که در این میان «بیر» که بعنوان یکی از «ددان» از موجودات اهریمنی است به صفت «بغان» یعنی «بیر خدائی»، «بیر منسوب به خدا» و یا حتی «بیر منسوب به شاه» متصف شده باشد. اما اگر «بیر» را در مفهوم مطلق جامه و «بیان» را تبدیل یافتهٔ «بغان» بینگاریم، در آن صورت معنی ترکیب، جامهٔ خدایان خواهد بود که از لحاظ سمانتیکی مشکل بتوان تصور کرد که همین مفهوم تحول یافته و بصورت جامهٔ جنگی ویژهٔ رستم درآمده باشد. در اسطوره‌های بغان و ایزدان در اوستا، در توصیف جامهٔ بغدخت، اردویسور اناهد، آمده که تن پوش او از سبید پوست «بیر» درست شده است. البته باید توجه داشت که جامهٔ ناهید از چرم «بیر جنگی» نبوده بلکه از پوست جانور آبی معروفی است که بدان بیر، بیدستر، قندز و سمور هم گفته‌اند که در هر حال جانوری است آبی و دارای پوستی زیبا و گرانبها^{۱۱}. علت اینکه در بعضی از فرهنگها در توضیح «بیر بیان» گفته شده است که جامه‌ای بهشتی است و جبرئیل آنرا برای رستم آورده ناظر بر مفهوم «بیان» که معنی دقیق آن روشن نیست نبوده بلکه علت اصلی این تعبیر جنبهٔ سحرآمیزی و روئینی آن

۱۱- استاد پورداود در صفحهٔ ۲۹۹-۲۹۷ از جلد اول پنجاهمین مطلب اشاره کرده و «بیر بیان» رستم را از جنس bawri اوستایی که همان biber آلمانی و beaver انگلیسی و بمعنی سگ آبی و بیدستر و نه بیر درندهٔ معروف دانسته و نوشته‌اند که معنی «بیان» را نمیدانیم. عین این مطاب را قبلاً محقق آلمانی، اشپگل، در ترجمهٔ خود از اوستا آورده است. رگ. F. Spiegel, Commenter über Avesta, II, Wien, 1868, p. 130.

ازجملهٔ ایران‌شناسانی که در این باره نظری ابراز کرده‌اند میتوان یاول هرن را نام برد که از «بیر بیان» رستم ذیل واژهٔ بیر بمعنی آبی یاد کرده و جزء دوم (= بیان) را کاملاً مبهم تشخیص داده است و بنابراین در مورد جزء اول نیز که ظاهراً ابهامی بنظرش نرسیده، اشتباه کرده است. رگ. اساس فقه اللغة فارسی جدید، ص. ۴۲، شمارهٔ ۱۸۵.

جامه و غیر معمولی بودن آن و برخوردار بودنش از خواص خارق‌العاده است. همچنان که اغلب پهلوانان اساطیری به‌سلاح و بژده‌ای با خواص خارق‌العاده مثل شمشیر سحرآمیز مجهز بوده‌اند، رستم نیز مسلح به‌این هدیهٔ بهشتی بود که نه تیغ در آن کارگر بود و نه در آتش میسوخت و نه در آب غرق میشد. (از سوئی دیگر گرشاسب، پهلوان بزرگ اسطوره‌ای که مناسب‌ترین و نزدیکترین شخصیت اسطوره‌ای بشخصیت داستانی و پهلوانی رستم است از خداوند «بیر» یعنی «بغدخت ناهید» با دادن فدیه و قربانی و نیایش خواستار تأیید و پیروزی میشود که پذیرفته میگردد. ۱۲ طبعاً نمیتوان انتظار داشت بجای گرشاسب، رستم که در اوستا با این نام و نشان شناخته نیست از ناهید پیروزی خواسته و فر و تأیید یافته باشد).

۳- «بیر بیان» (براساس توجیه «بیر» در مفهوم مستعار کلمهٔ اوستائی *bawri* بمعنی سگ آبی و «بیان» در مفهوم *paiti-dána* اوستائی) امکان دارد «بیان» را آخرین صورت تحول‌یافتهٔ کلمهٔ اوستائی *paiti-dána* بدانیم. ولی شایسته است پیش از هر چیز «بیر بیان» را بصورت جامع طبق این نظریه بسنجیم: اردویسور ناهید در بند ۱۲۳ از فصل بیست و نهم آبان یشت *Zaranaénəm - Paiti-dánəm* یعنی «دارندهٔ پنم زرین» یا «زرین جامه» نامیده شده است. از سوئی دیگر در چند بند بعدتر و خیلی نزدیک بهمین بند یعنی بند ۱۲۹ از فصل سی‌ام، از جامهٔ دیگر او که از پوست *bawri* دوخته شده بصورت *bawraini* یعنی «بیرین» یاد شده است. توالی این دو نوع جامه که و بژده ناهید بوده آنهم در دو بند نزدیک بهم و در توصیفی کاملاً مشابه همدیگر، ترکیب قیاسی و منطقی *bawraini - taiti - dāna** را در برابر ترکیب *Zaranaini - paiti - dāna* بدهن متبادر می‌کند که در تحول عادی آواژی بسوی فارسی جدید «بیر بیان» یا «بیان» میشود.

چون تاجائی که میدانیم دو واژه پنم و پندام در زبان فارسی و گویشهای ایرانی آخرین صورتهای تحول یافتهٔ کلمهٔ اوستائی *taiti-dāna* شناخته شده‌اند، از اینرو حصول صورت جدید «بیان» از *Taiti-dāna* از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از لحاظ اتیمولوژی گونه‌ای در اختیار مآقرار می‌دهد که مزیت تحول آواژی منظم و قیاسی را با حفظ مفهوم سمانتیک واژهٔ اوستائی جمع دارد، درحالیکه پنم و پندام از لحاظ آواژی و مفهومی مسیری کاملاً استثنائی طی کرده‌اند. توضیح اینکه بررسی اغلب واژه‌های اوستائی و فارسی باستان و فارسی میانه مصدر به: *Pat-* (فارسی میانه)، *Pati-* (فارسی باستان)، *Paiti-* (اوستائی) و معادل برجای ماندهٔ آنها در زبان فارسی نو (مثلاً در واژه‌های: پیغام، پیوستن، پیمان، پیراستن، پیکار، پاداش، پیکان، پادافره / بادافراه، پنواز / بدواز و پیدا) نشان میدهد که کلمهٔ اوستائی *paiti-dāna* میبایست در فارسی جدید صورتی مثل: *paddán** یا *paydán** یا *padán** و *pađán** و *payán** و بالاخره *bayán* داشته باشد. البته لازم به یادآوری

است که تبدیل p آغازین به b که در تحول نهائی گونه‌های padán * یا payán* به «بیان» به چشم می‌خورد، حالت استثنائی داشته و احتیاج به توضیح و توجیه دارد. چنین تبدیلی را که هوشمان نیز بدان اشاره کرده است^{۱۲}، در چند واژه فارسی مشاهده می‌کنیم از جمله: بابک که شاید گونهٔ معرب پاپک pápak پهلوی است، باب «پدر» از پهلوی *páp قس. ارمنی pap «پدر بزرگ»، بادافراه در کنار پادافراه، از پهلوی padifrah و از همه مهمتر حرف اضافهٔ به = ba در فارسی که در پازند بصورت pa و در پهلوی pad آمده و بازماندهٔ گونهٔ فارسی باستان patiy است. تبدیل p به b در واژهٔ مورد بحث یعنی «بیان» (از padán > paiti-dáa نیز می‌تواند از این گونه باشد. بویژه اینکه در ترکیب «بیر بیان» اصل همگونی آواها = assimilation یعنی تأثیر دو حرف d در کلمهٔ «بیر» این تغییر p به b در جزء دوم یعنی کلمهٔ بیان را موجه‌تر می‌نماید.

«دارمستتر» در ضمن بحث دربارهٔ واژهٔ «پیدا» (از ریشهٔ اوستائی paitidaya) و پیشنهاد قرائت padtak (بجای paiták) برای معادل پهلوی این واژه، بمنظور توجیه نظر خود در این مورد، واژهٔ پیتان یعنی معادل پهلوی کلمهٔ اوستائی paiti-dána (Vend. XIV, 9 [32] padtán را (نه paitán) خوانده و توضیحی در این باره می‌دهد که مؤید نظر نگارنده (از لحاظ اختلاف و تفاوت سیر تحول آوایی paitidána در دو مفهوم متمایز یعنی «جبهه، جامهٔ زیر زره یا نوعی خفتان» و «پنام زرنشتیان») می‌تواند باشد.

دارمستتر مینویسد: این واژهٔ paitidána را که manteau (جامه، شنل، حفاظ) معنی میدهد و در بند نهم از فرگرد چهارده و نودیداد و نیز در بند ۱۲۳ آبان‌یشت آمده و ترجمهٔ فارسی نسخهٔ مونیخ برای آن معادل «خفتان» آورده است، نباید با واژهٔ دیگر اوستائی یعنی paiti - dána یا «پنوم» پارسیان اشتباه کرد. این دو واژه می‌توانند از لحاظ ریشه و مفهوم ابتدائی یکسان باشند، اما اختصاصی شدن مفهوم دوم موجب تقسیم و دوگانگی واژهٔ مذکور (از لحاظ فونتیکی و سماتیکی) شده و در حالیکه paiti - dána در معنای عام (جامه و پوشاک) به padtán انجامیده و در همان مرحله از تحول آوایی متوقف شده است، همین واژهٔ اوستائی در مفهوم اختصاصی و اصطلاحی (همان که پنام و پنوم شده) از صورت padtán به padám تحول یافته (Vend. XIV, 8 [28]) و سپس بصورت پنام و پنوم penóm در آمده است^{۱۳}.

همچنین دارمستتر در صفحهٔ ۷۸ کتاب «تشیعات ایرانی» در فصل مربوط به تبدیل

13- H. Hubschman, Persische Studien, p. 21, 175.

۱۴- دارمستتر، تشیعات ایرانی، جلد اول، ص ۶۹ متن و حاشیه.

«ن» پایانی به «م»، واژه‌های «بام» و «بهرام» فارسی و «پدام» بهلوی را ظاهراً بعنوان شواهد استثنائی موجود یادآور شده است.

در واقع از همان صورت فارسی میانه *padtán* (که بقول دارمستتر *paitidána* در مفهوم «جامهٔ مطلق یا جامهٔ جنگی» در این مرحله از تحول آوازی خود متوقف شده است) باید صورت *paydán** و *payán** گم شده را که «بیان» در «بیر بیان» صورت نهائی و شاید تحریف شدهٔ آن در زبان فارسی است، جستجو کرد.

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که براساس این نظر در ترجمهٔ بند ۱۲۳ آبان یشت بجای «زرین پنم» باید «زرین پیدان» یا «زرین بیان = زرین قبا» (قس، بیرین بیان و بیر بیان) بگوئیم.

استعمال مکرر پلنگینه و پلنگینه پوش و چرم‌پلنگ در شاهنامه و در مقابل استعمال کلمهٔ «بیر» در مورد جامهٔ رستم مؤیدی روشن برای استثنائی بودن این جامه براساس نظرهای مذکور است. از سوئی دیگر میبینیم که «بیر بیان» در شاهنامهٔ فردوسی در مفهوم کاملاً نزدیک بلکه تقریباً عین مفهوم *paiti - dána* اوستائی استعمال شده و آنجا که منطقاً خفتان میبایست زیر زره و جوشن پوشیده شود، «بیر بیان» دقیقاً همان مفهوم *paiti - dána* را خواهد داشت. همچنین اگر به متن بند ۱۲۹ آبان یشت که در آن از جامهٔ ناهید سخن رفته، توجه کافی مبذول داشته و مضمون بسان زر و سیم درخشیدن پوست‌بیر را که جامهٔ ناهید از جنس آن بوده با جامهٔ دیگری از همان جنس مذکور در بند ۱۲۳ یعنی «پنم یا *paydán*» زرین بسنجیم، با قید احتیاط باین نتیجه خواهیم رسید که زرین پنم جز همان جامهٔ بیرین نبوده و بنابراین شکی در مورد اصالت فرض

*babraini paiti - dána** < *babrin paydán** < *babr bayán* باقی نخواهد ماند و شاید برای اجتناب از تکرار و رعایت فصاحت و شیوایی کلام بوده که در بند ۱۲۹ یشت اردویسور ناهید واژهٔ *paiti - dána* مذکور در بند ۱۲۳ ذکر نشده است. مؤید دیگر برای این احتمال که *zaranaenem paiti - dānem* مذکور در آبان یشت بند ۱۲۳ همان جامهٔ بیرین مذکور در بند ۱۲۹ می‌باشد این نکته است که اگر *paiti - dána* بمعنی جامهٔ زیر زره باشد، زرین پنم طبعاً از جنس فلز طلا نبوده بلکه مقصود از آن جامه‌ای طلائی و درخشان خواهد بود که کاملاً مطابق بیرینهٔ ناهید با مشخصات مذکور در بند ۱۲۹ می‌باشد.

با اینکه در فرگرد ۱۴ و ندیداد *paiti - dána* از جامه‌های رزمی محسوس میشود ولی به گواهی کلیهٔ مضامین راجع به جامه و زیورهای باشکوه ناهید (یشت ۵ بندهای ۱۲۳-۱۲۹) قرینه‌ای حاکی از جامهٔ رزمی بودن *paiti - dána* در آبان یشت بنظر نمیرسد و احتیاط عامی حکم می‌کند که این جامهٔ زرین را هم در ردیف جامهٔ بیرین مذکور در بند ۱۲۹ و جامهٔ پرچین زرین مذکور در بند ۱۲۶ محسوب نداریم چنانکه بعضی از ایران‌شناسان هم معنای عامی برای این واژه در آن یشت پیشنهاد کرده‌اند^{۱۵}.

تصریح بند ۱۲۶ آبان‌یشت در این باره که ناهید همیشه بصورت دختر جوان برومندی که جامه‌گرانیهای پرچین‌زرین در بر دارد ظاهر می‌شود (pauru paxstəm zaranaenəm) پژوهنده را متوجه می‌سازد که اصولاً بندهای ۱۲۳ تا ۱۲۹ یعنی هفت بند اختصاص به توصیف جامه و پوشاک و زیورهای باشکوه ناهید دارد و بنابراین ظاهراً زرین‌پیدان و برین جامه و جبهه زرین پرچین و شکن همه یک چیز و انواع توصیفات و تشبیهات درباره جامه ناهید است. منتها در بند ۱۲۹ جنس این جامه نیز که از پوست درخشان و زرین‌نمای «بیر» یا «سگ‌آبی»^{۱۶} است توضیح داده شده است. بدیهی است که قبول این نظر که با طبیعت توصیفی و تجسمی اردویسور ناهید، بغدخت و فرشته آب‌مناسبت بیشتری دارد و در عالم خیال چین و شکن‌ها و حلقه‌های زره‌سان امواج رود عظیم خدائی را با درخشش موهای گرانبهای بیر (وبر، بیدستر، قندز، سگ‌آبی) که خود از اجزا و عناصر زیبایی آبهای خروشان و موج است جمع می‌نماید نه تنها اساس این نظر را که «بیر بیان» همان «بیرین پیدان» و «بیر» همان «بیر» ناهید است نه بیر درنده، متزلزل نمی‌سازد بلکه از یکسوی تعلق مشخص آن به یکی از بغان و از سوئی دیگر ظرفیت معنوی واژه bayán = paydán = paiti - dána ، و اختصاص آنرا به پهلوانی کمر بسته و مؤید به تأییدات بغان تقویت و تثبیت می‌کند. این راهم بگوئیم که بعید بنظر میرسد از بررسی تصویر ناهید در نقشی که از دوره ساسانی بازمانده و نرسی را در حال گرفتن نگین و حلقه سلطنت از ناهید نشان میدهد بتوانیم درباره جامه و پوشاک ناهید آگاهی معتبر و مفیدی بدست آوریم و بعلاوه تحریف و تغییر جزئیات درباره نقش و هیأت این بغدخت در طی روزگاران همیشه محتمل بوده است. در هر حال، اگر تأیید ویژه شهریاران از سوی ناهید حلقه و نگین سلطنت و اقتدار بوده، لابد خلعت پهلوانان میبایست چیز دیگری از قبیل جنگ‌افزار و وسیله روئین‌تنی و غیره باشد.

از سوئی دیگر تصویر باشکوه ظهور پشوتن جاودانی در آخر دهمین هزاره، همراه با صدوپنجاه تن از یارانش از گنگ دژ در حالی که همگی پوست سمور سیاه برتن دارند^{۱۷} نیز تأمل برانگیز است. بگمان من جامه‌های سیاه سموری پشوتن و یارانش بهنگام ظهورشان در واقع نوعی «بیر بیان» یا «بیرین پیدان» است. بدین ترتیب اگرچه استعمال این واژه در زبان فارسی از رواج افتاده و معنی اصلیش از یاد رفته ولیکن در مورد رستم که در واقع رمزی جامع از همه آن دلاوران و پهلوانان اعم از گرشاسب که از ناهید تأیید می‌طلبند و پشوتن که جامه سمور در بر دارد و غیرهم می‌باشد،

۱۶- درباره ارزشمندی پوست بیر beaver در جهان باستان که هرودوت نیز در بخش چهارم (بند ۱۵۹) از کتاب تاریخ خود بدان اشاره کرده رک. «آناهیتای ایرانی یا انائیتس» تألیف ویندشمان

ص ۳۲:

W. Windischmann, die Persische Anahita oder Anaitis, ABAW XXXIII, Philos. - philol. kl - Abhand 8, 1958, p. 32.

۱۷- رک. کتاب دینکرد، فصل پانزدهم؛ پورداد، یشتها، جلد اول، ص ۲۲۱.

کاربرد آن همچنان باقیمانده است. البته باید توجه داشت که ذکر واژه سمور در چنین متونی آنچنان دقیق نیست که اختلاط آن با مثلاً سنجاب و بیدستر و بیر غیر ممکن باشد. در جائی که در کتابهای فنی و اختصاصی جانورشناسی کهن، سمور و بیدستر و قندز باهم یکی دانسته شده، از نویسندگان روایات داستانی و مذهبی چه انتظاری میتوان داشت. دمیری در «حیات الحیوان» خود در مقوله «جندبازستر» درباره بیدستر چنین توضیح داده است: ۱۸ «حیوان کهیئه الکلب لیس ککلب الماء و یسمى القندز... و یسمى السمور ایضاً...»

بنابراین سمور از نظر دمیری همان «وبر» یا «بیر» است. و اگر نوشته تحفة المؤمنین را در این باره در نظر بگیریم که میگوید: «حیوان اومائی است و در انهار عظیمه بیشتر یافته میشود... موی او سرخ مایل به سیاهی است»، برای نفی این تصور که لباس باشکوه پشوتن و یاراش از پوست سمور، همان بیرینه درخشان و زرین مذکور در اوستا و چیزی شبیه به «بیر بیان» رستم است، دلیلی نخواهیم داشت.

۱۸- شیخ کمال الدین دمیری، حیات الحیوان الکبری، مصر، ۱۳۷۸ هـ. جلد اول، ص. ۲۱۵.

دوازدهمین دوره آئینه

نخستین و دومین و سومین شماره دوره دوازدهم مجله با تأخیری کوتاه به دستداران تقدیم می شود. خوانندگان و کتابدوستان با توجه به کمبود کاغذ پوزش ما را خواهند پذیرفت. آئینه کوشش می کند دوره سالانه خود را به اندازه صفحات سالهای پیش به چاپ برساند. روش مجله همان است که بود.

دو انتظار

درست است که آئینه دیر می رسد اما مشترکاتی هستند که از آئینه در تأخیر استادترند. تا آنجا که دوره سال به پایان می رسد و باز از پرداخت حق اشتراک سال پیش مجله ای که خود آن را خواستار بوده اند امساک می ورزند و چون ما را از انصراف خود آگاه نمی سازند دفتر آئینه را با دشواری مراحل مختلف نامه نویسی و فرستادن ورقه یادآوری و بالاخره نفرستادن مجله وامی دارند و نتیجه آنکه دوره مجله آنها ناقص و دوره های ما بیفایده می شود و از رسیدن نامه های یادآوری گله گزاری می فرمایند. بنابراین آئینه صمیمانه دو انتظار دارد:

۱- علاقه مندانی که طالب ادامه دریافت مجله اند پس از دریافت این شماره وجه اشتراک سال ۱۳۶۵ را بترتیبی که در صفحه سوم پشت جلد آمده است فوراً مرحمت کنند.

۲- آنان که این مجله را به هر علتی نمی پسندند و نمی خواهند و نمی خوانند بی رودربایستی و انزاهی پس از دریافت همین شماره دو کلمه مرقوم دارند و انصراف خود را اطلاع فرمایند.

این هر دو کار صمیمانه موجب پایداری و ماندگاری مجله است.

تقلید مضحك و کنایه طنز آمیز

تقلید یا نظیره طنز آمیز یکی از فنون عمده طنز است که خود انواع مختلف دارد. پسر و دختر کوچکی که با وقار ساختگی بر سر میز غذا نشسته ادای پدر و مادر خود را درمی آورند در واقع رفتار بزرگان را استهزاء می کنند. بدیهی است که هر نوع تقلیدی جنبه طنز و انتقاد ندارد. هنگامی که مقلدی گفتار یا اعمال شخصیت مشهوری را نمایش می دهد می گوئیم: «چقدر عالیست، عیناً شبیه خودش است». اینکار وقتی جنبه طنز پیدا می کند که معایب و نقاط ضعف آن شخصیت بصورت مبالغه آمیزی مورد استهزاء قرار گیرد و چه بسا که او را آزرده خاطر و ناراحت سازد.

به گفتهٔ یک منتقد آمریکایی «فرق بین تقلید یا نظیره طنز آمیز تفاوت بین نقاشی پرتره و کاریکاتور می باشد. هر دو شبیه مدل اصلی هستند، ولی هدف یکی ترسیم عمده ترین و بارزترین خصوصیات شخص است و حال آنکه دیگری، هر قدر ظریفانه هم باشد، می خواهد آنرا عوض کند، کوچک نماید و شخص را ناراحت سازد». ^۱ اینگونه تقلید، که در انگلیسی parody خوانده می شود، ^۲ یکی از انواع مهم طنز است، و می توانیم آنرا بعنوان تقلیدی تعریف کنیم که بوسیله تحریف و مبالغه موجب سرگرمی و استهزاء

1- Gilbert Highet, The Anatomy of Satire, Princeton University, 1962, p. 69.

۲- عده ای زبان «پارودی» را به «نقیضه» ترجمه کرده اند، و از آن جمله سعید نفیسی در فرهنگ فرانسه فارسی و علامه قزوینی در یادداشت های خود. شاعر و دانشمند معاصر آقای مهدی اخوان ثالث کتابی تحت عنوان «نقیضه سازان» با دقت و شواهد عالمانه بسیار تدوین کرده است. ووی نیز نقیضه را بمعنی «پارودی» گرفته است. ماحصل و مستفاد آنچه در فرهنگها درباره این نوع شعر آمده اینست که شاعری شعری می گوید [که در آغاز در ادبیات عرب قصیده ای در مدح قبیله شاعر بود] و شاعر دیگر او را نقیضه می کند و شعری به همان وزن و سبک می گوید و او را هجو می کند و گفته های او را رد می نماید. [نگاه کنید به معجم مصطلحات الادب، تالیف مجدی و هبه، مکتبه لبنان، بیروت، ص ۳۴۵] از شعرای مشهور عرب که صاحب نقائص بودند اخطل و جریر و فرزدق و از ایرانیان غضائری، سوزنی و خاقانی را می توان نام برد. برای نمونه در فارسی قصیده غضائری رازی را ذکر کرد بنام «لامیه دوم» که در جواب «لامیه اول» عنصری سروده شده است. [نگاه کنید به گنج بازیافته، بخش نخست، گردآورده محمد دبیر سیاقی، انتشارات خیام، تهران ۱۳۴۴، ص ۲۵-۱۹]. نیکسون در A Literary History of the Arabs. (ص ۲۳۹) نقیضه را به هجو یا بدگوئی flying ترجمه می کند. همین موضوع از مقدمه مفصل دکتر عبدالمجید المحاسب بر نقائص جریر و الاخطل، دارالفکر ۱۹۷۲ برمی آید. بطور کلی بنظر من نقیضه نوعی هجو است و همیشه لحن و سبک یک شاعر دیگر را مورد استهزاء قرار نمیدهد، لذا با «پارودی» فرق دارد.

و گاهی تحقیر می‌گردد. شاید مناسب‌تر باشد که در فارسی «پارودی» را بطور کلی به تقلید مضحك و نوعی خاص از آن را که travesty نامیده می‌شود به «نظیره طنزآمیز» ترجمه کنیم.

وقتی که ما به این نوع اخیر طنز، و خاصه در شعر، می‌اندیشیم اولین چیزی که به ذهنمان می‌رسد شباهتی است که بین اصل و تقلید وجود دارد. در بعضی موارد حفظ وزن و قافیه شعر اصلی مهم است و خواننده باید با مدل اصلی آشنا باشد تا بیشتر به هنر طنز نویسی پی ببرد. برای مثال اگر اصل اشعاری را که بسحاق اطعمه در «دیوان اطعمه» یا مولانا نظام قاری یزدی در «دیوان البسه» تقلید کرده‌اند بیاد نداشته باشیم هنر این دو شاعر را کاملاً درک نخواهیم کرد. بسحاق می‌گوید:

بامدادان که بود از شب مستیم خمار
پیش من جزر قدح بورک پر سیرمیار
که نظیره‌ای است بر این بیت اول قصیده سعدی:

بامدادان که بود از شب مستیم خمار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
نمونه دیگر از میرزا علی‌اکبر صابر شاعر مشهور قفقازی است که نظیره‌ای است
طنزآمیز بر یک حکایت منظوم از گلستان^۴ و در آن از محمدعلیشاه و سلطان عبدالحمید
انتقاد می‌نماید:

یکی پرسید از آن شه گشته فرزند
که عبدالحمید از تو خرده‌مند!
سفارتخانه را منزل گزیدنی
چرا تن داده بر ملت تریدی
به سودای «کریم» از «ری» گذشتی
چرا در «باغ شه» راحت نگشتی؟
بگفت احوال ما برف جهان است
گاهی چون یخ، گهی آب روان است
گاهی بر تخت جباری نشینیم
گاهی در غربت اندر جا گزینیم
من و عبدالحمید از زنده مانیم
به جان ملت آتش برفشانیم

در شعر اخیر آنچه مورد استهزاء قرار گرفته خصوصیات دو پادشاه ایران و عثمانی است و شعر اصلی فقط وسیله‌ای بود برای بیان این مقصود. صابر نمونه‌های بسیاری از اینگونه اشعار دارد که در آنها از آثار شاعران ایران و ترکیه برای بیان طنز خود

۳- E. G. Browne, A Literary History of Persia, III, p. 250. برای نمونه

متعدد این نوع شعر رجوع کنید به دیوان البسه مولانا محمود نظام قاری باهتام محمدمشیری، شرکت مولفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۵۹، و ابواسحاق و فعالیت ادبی او از عبدالغنی میرزایف، دوشنبه، نشریات «دانش»، ۱۹۷۱، جنبه طنز در اشعار ابواسحاق خیلی زیاد است، در تالیله که در اشعار نظام قاری بیشتر نظیره‌گویی مورد نظر است.

۴- گلستان باب دوم: حکایت:

یکی پرسید از آن کم گشته فرزند
که ای روشن روان پیر خرده‌مند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهانست
دمی پیدا و دیگر دم نهانست
گاهی بر طارم اعلی نشینیم
گاهی بر پشت پای خود نشینیم
اگر درویش بر حالی بماندی
سردست از دو عالم برفشاندی

۵- میرزا علی‌اکبر صابر، هوپ هوپ‌نامه، باکو، ۱۹۶۵، ص ۴۴۲.

استفاده می‌نماید.

شعر دیگری که گوینده آن برای من ناشناس است اندکی قبل از انقلاب ایران سروده شده است، و شاعر به اقتضای از غزل مشهور حافظ به مطلع:

فاش می‌گویم وازگفته خود دلشادم
بندۀ عشقم و از هر دو جهان آزادم
از زبان شاه سابق روزگار سلطنت او را برمی‌شمارد:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
دم مزین ملت اگر نفت تو دادم بر باد
داد و فریاد مکن زآنکه مراباکی نیست
مملکت از ستم من تو بگو ویران باش
نیست در لوح دل من جز الف استبداد
چکنم حرف دگر یاد نداد استادم...

اما کلمه travesty وقتی بکار برده می‌شود که بیشتر هدف نشان دادن يك اثر ادبی بصورتی مضحك و یا هزل‌آمیز باشد. در ادبیات اروپایی آثاری چون «تراژدی تراژدی‌ها»، یا «زندگی و مرگ تامب» نوشته «فیلدینگ»^۷، (۱۷۳۵) و یا «دن ژازفل اهل ارمنستان» اثر «پل اسکارون»^۸ از اینگونه آثار بشمار می‌روند. و در آنها اعمال جدی و بزرگوارانه قهرمانان بخصوص به قصد شوخی یا استهزاء تقلید شده‌اند. نمونه را نظیره‌ای است هزل‌آمیز بر غزل مشهور حافظ از غلامرضا روحانی، که قسمتی از آن چنین است:

مردیم از خماری همشیرگان خدا را
از يك دوبست شیره سازید نشئه ما را
ده روزه مهر گردون افسانه ایست افسون
مرفین به جای افیون، تزریق سازید مارا
آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
با شیرهای مروت، با الکلی مدارا
در موقع خماری کیفیت نگاری
اشهی لنا واحلی من قبة العنارا
رندی بیار گندم پنهان نمود تاریک
درناکه راز پنهان خواهد شد آشکارا
آن بار را مفتش بو برد و کرد توقیف
چون بهر کشف قاچاق می‌گشت بارها را
تریاک و شیرمهفت صد بار هست خوشتر
از هستی دو عالم تریاکی گذارا

در ادبیات اروپایی تقلیدهای مضحکی را که از سه نوع عمده ادبی یعنی حماسه، نمایشنامه و داستان (رومانس) شده‌اند به دو دسته عمده تقسیم می‌کنند: حماسه مضحك mock-heroic یا mock epic و burlesque^۹ که از کلمه ایتالیایی burla

ع- خلاصه‌ای است از آن. (آینده)

7- Henry Fielding, *Tragedy of Tragedies; or The Life and Death of Tom Thumb.*

8- Paul Scarron, *Virgile Travesti ou Dom Jazephel du Armenie.*

۹- دوباره حماسه مضحك و برلسک رجوع کنید به کتاب فوق‌الذکر صفحات ۱۴۷ - ۶۷.

به معنی شوخی و مزاح می‌آید. مطابق یک تعریف دیگر حماسه مضحک را برلسک عالی به معنی شوخی و مزاح می‌خوانند و نوع دیگر را برلسک پست Low burlesque. البته این تعریفات در ادبیات فارسی وجود ندارند ولی آثاری هستند که با در نظر گرفته شدن همین اصول نوشته شده‌اند.

در حماسه مضحک طنزنویس تظاهر به جدی بودن می‌نماید. کلمات او ظریف، بزرگ‌منشانه و پراز ظرایف شعری است. اگر وسیله بیانش نثر باشد جملانش طولانی، ادیبانه و مطمئن است و در شعر معمولاً وزنی شکوهمندانه انتخاب می‌نماید. بطور خلاصه نویسنده حماسه مضحک تظاهر به رقابت با نویسندگان بزرگ می‌کند در صورتیکه برلسک چنین نیست. استعمال کلمات عامیانه و تصاویری زیاد شاعرانه نیستند. دوری از شیوه ادبی و گرایش بسوی سادگی و طبیعی بودن از خصوصیات این نوع می‌باشند. این دو شیوه طنز نویسی هم از لحاظ متد و هم از نظر تأثیری که ایجاد می‌کنند، متفاوتند. در حماسه مضحک نویسنده موضوعی را انتخاب می‌کند که معمولاً جزئی و حتی ناخوش آیند است ولی آنرا باوقار و شکوه ساخنگی بزرگ می‌سازد، در حالیکه در برلسک طنز نویس موضوع خود را با استهزاء، تخویف، تحقیر و کلماتی عامیانه وصف می‌نماید.

تعداد حماسه‌های مضحک و برلسک در ادبیات اروپایی بحدی زیاد است که حتی نام بردن فهرست وار آنها نیز در اینجا امکان ندارد، و انواع آن شامل نظیره‌های طنز آمیز بر حماسه، رومانس، نمایشنامه، شعر اخلاقی، شعر غنایی، مقاله و مکتوب و رومان می‌گردد، و در میان نویسندگان آنها کسانی چون «اریستفان»، «پترونیوس»، «رابله»، «سروانتس»، «توالو»، «ولتر»، «پوپ»، «سویفت»، «ساکرون»، «درایدن»، «فیلدینگ»، «شکسپیر»، «چوسر»، «شلی»، «ساموئیل باتلر» و «جیمز جویس» را می‌یابیم. در اینجا فقط بعنوان مثال دو اثر مختلف ذکر می‌شوند.

یکی از قدیم‌ترین حماسه‌های مضحک اثری است به یونانی بنام «جنگ قورباغه‌ها و موش‌ها». اگر نویسنده ناشناس این شعر بصورت متعارف به وصف جنگ بین این دو دسته اکتفا می‌کرد، شعرش اثری جدی و حزن‌انگیز می‌شد، ولی او قورباغه‌ها و موش‌ها را بالقاب اساطیری و پرابهت می‌خواند و جای نیش و زخم پنجه‌شان را به ضربه شمشیر هر کول تشبیه می‌کند، و خدایان یونان را نشان می‌دهد که مضطربانه بر کوه المپ منتظر نتیجه این پیکار هستند. و این است که تمام اثر حالتی مضحک و طنز آمیز نسبت به حماسه هومر به خود می‌گیرد. هم اینطور است در شعر مشهور پوپ شاعر قرن هیجدهم انگلیسی بنام «هنگ حرمت نسبت به بیک طره مو.» ۱۰ لرد پیتر بعنوان یادگاری طره‌ای از سوی پشت سرخانم «آربلا فرمور» بریده است. جناب لرد جوان و ثروتمند است، خانواده فرمور نیز همشان اوست، و این واقعه می‌توانست حادثه‌ای عاشقانه باشد. ولی پوپ، که به شعر غنایی مشهور Catulus شاعر رومی درباره بریدن طره‌ای از زلف معشوقه بعنوان

علامت وفاداری نظر داشته است، می‌خواهد نزاع بیمورد و بی‌معنی دو خانواده‌اش را بصورتی مضحک جلوه‌گر سازد. بدین جهت است که با نشان دادن آن بصورت فاجعه‌ای بس بزرگ حالتی مضحک و استهزاه‌آمیز به خشم و غضب طرفین می‌بخشد. مطلبی که نباید ناگفته گذاشت این‌که طنز نویسان اغلب تمایزی را که منتقدین در تعریفات خود معین می‌کنند و شرحی از آن داده شد، رعایت نمی‌کنند و گاهی از حماسه مضحک به برلسک و یا برعکس تمایل می‌کنند. مثلاً شاهکار مشهور سروانتس تقلیدی است طنزآمیز از رومانس‌ها یا داستان‌های رشادت و بزرگ‌منشی شوالیه‌ها، و در این کتاب دونوع تقلید آمیخته بهم وجود دارد: دون کیشوت خودش قهرمان یک حماسه مضحک است، در حالیکه نوکر او سانشو، بازیگر یک برلسک می‌باشد. مثال واضحی از حماسه مضحک که در فارسی می‌توان داد، «موش و گربه» عبید زاکانی است. گرچه، چنانکه گفته شد، این خود یک طنز جالب سیاسی می‌باشد، ولی بظاهر موضوع آن اهمیت و ارزشی ندارد. از مثالهای دیگر از این نوع «کیک‌نامه» ملك الشعراء بهار است که در آن شاعر وضع رقت‌بار خود را در محبس شرح می‌دهد و تمام شب پیکاری شدید با حشرات موذی دارد:

چون اختران پلاس سیه بر سر آوردند	کیکن بغارت تن من لشکر آوردند
دو دو سه ده تاده و بیست بیست	چون اشتران که روی به آیشخور آوردند
آوخ چه دردها که مراد دل افکنند	آوخ چه رنجه‌ها که مرا بر سر آوردند
از پا و دست و سینه و پشت و سرو شکم	بالا و زیر رفته و بازی در آوردند
چون رگ‌رزان چابک بی‌گفته‌پزشک	بهر گشودن رگ من نشتر آوردند
بر بسترم جهند و تودانی که حال چیست	چون یک قبیله حمله‌یک‌بستر آوردند
از هم جدا شوند چو دزدان ز یک کنار	وز یک کنار روی بیکدیگر آوردند ۱۱

در میان اشعار طنزآمیز دوره مشروطیت مثالهایی از حماسه مضحک می‌توان یافت. سید اشرف گیلانی در «نسیم شمال» (شماره ۱۵ سال سوم) به مناسبت کوشش محمدعلی میرزا برای تصاحب تاج و تخت ایران در ۱۹ جولای ۱۹۱۱ که مواجه با ناکامی شد، شعری تحت عنوان «رجز» چاپ کرده است، که قسمتی از آن چنین است:

(رجز)

منم مرد مشهور بی ننگ و عار،	که بودم همیشه بخواب و خمار،
اگرچه مرا گنده گشته شکم،	ولی گردنم آب شد دنبه وار،
اگر سوی طهران نمایم گذر،	کنم جمله را شقه قصاب وار،
همه خلق را از صغیر و کبیر،	به توپ «شرپنل» به بندم قطار،
بیرم سر نایب السلطنه،	که کار مرا کرده از عقل زار،
برآرم بچاقوی ذلت برون،	دو چشمان احمد شه نامدار،
ز سردار اسعد بدرم جگر،	سپهدار را می‌کنم پارسار،